

بسیاری جهات به بعد انسانی می‌رسد از برخورد با غرب که در واقع مرحله‌یی از مسیر حیات امروزی اوست چه وحشتی باید داشته باشد که دائم به این مسئله همچون مسئله حضور يك مانع و مزاحم ناراحت‌کننده بیندیشد؟<sup>۱</sup>

فرهنگ ایرانی که متعلق به انسانیت است، در طی تاریخ دراز خویش، اولین دفعه نیست، که با همچو تجربه‌یی روبرو می‌شود، برای ایران برخورد با امری که تمام سنتها، تمام ارزشها و تمام مظاهر حیات وی را در معرض امتحان و بحران قرار دهد، تازگی ندارد، اگر هجوم اسکندر و هجوم مغول که در مدت نزدیک ۲۵ قرن تاریخ ایران نظائر متعدد دیگر هم (البته نه با این مایه شدت و حدت) دارد، غالباً از حدود پیش و پس برون مرزها و پس و پیش کردن عناصر حاکم تجاوز نکرد و بیش از يك غلبه نظامی نبود، پیدایش اسلام و سقوط مداین به دست قومی که خودشان جز قرآن و شمشیر چیزی برای دنیا نیاوردند، ایران را مثل قسمتی از دنیای بی‌زانس مواجه با وضعی تازه کرد که در آن تمام سنتها، تمام ارزشها و تمام اعتبارات موجود در معرض بحران واقع شد، و معروض دگرگونی. چیزی که قرآن کریم برای دنیای قدیم آورد، خودش فلسفه خاصی نبود، اما بنیاد يك فرهنگ تازه بود که همان را نه اعراب، بلکه سایر مسلمین ساخته‌اند و شاید بیش از همه ایرانیها، اما پیام قرآن که بنیاد يك فرهنگ تازه شد، دنیای ساسانیان و ارزشهای حاکم بر آن را به کلی زیرورو کرد، با این پیام در تمام قلمرو آیین زرتشت هم تعصب طبقاتی و نژادی قدیم ساسانیان از بین رفت، هم غذا و شراب مردم با مقررات حلال و حرام تازه مواجه شد و هم ازدواج و ارث، سنتها و قواعد دیگر یافت و هم حتی قدرت یزدان و اهریمن و آمشاسپندان چنان زیرورو شد که منظره آسمان هم مثل منظره زمین به کلی دگرگون گشت و با اینهمه ایران از گذشته خویش جدا نشد و برخلاف آنچه برای مصر وشام پیش آمد، ایران توانست شخصیت خود را حفظ کند، اگر در يك تجربه سخت‌تر، که حتی خدایان آسمان هم از دگرگونی درامان نماندند، ایران توانست همچنان ایران بماند، چرا در برخورد با يك بحران تازه که نوگرایی و نه غرب‌گرایی است به همان اندازه موفق نماند؟

آنچه از این بحث نتیجه می‌شود، این است که، برخورد با غرب، برخورد با تمدن بورژوا و برخورد با مدرنیسم یا هرنام دیگر که بر آن بتوان گذاشت، برای فرهنگ ایران، به هیچ وجه مسئله‌یی نیست، حتی تأمل در این مسائل برای يك فرهنگ آفریننده، ائتلاف وقت و موجب بازماندن از نقش آفرینندگی اوست.<sup>۱</sup>

امثال سائره

یکی از مظاهر فرهنگ و تمدن و ادبیات هر کشور، امثال سائره و کلمات قصار و پرمغزی است که از دهان بزرگان علم و ادب یا مردم عادی آن دیار تراوش کرده است. «در همین زبان فارسی، هزاران امثال سائره هست که هر کدام دارای يك جهان ذوق و اندیشه و حسن تعبیر در ادای مقصود است و ما بدون کمترین توجهی آنها را ضمن گفتار خود به کار می‌بریم... بیشتر اوقات که از تغییر حالتهای نفسانی و معانی دقیق *يُدْرِكُ وَلَا يَوْصَفُ*، *كُمَيْتَانِ لَنْگِ* می‌شود، سخن را کوتاه کرده به *يك* تمثیل اکتفا می‌کنیم و چقدر از این امثال را همه‌روزه از زبان عارف و عامی می‌شنویم.

شما بجای: آن سبو بشکست و آن پیمانہ ریخت- این قافله تا به حشر لنگ است- این همان چشمه خورشید جهان افروز است- باقی عمر ایستاده‌ام به غرامت- بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین- به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است- به هر چمن که رسیدی گلی بچین و برو- تاریشه در آب است امید ثمری هست- ترسم آزرده شوی ورنه سخن بسیار است- چنان با نیک و بد سرکن... چگونه بد کردی برو ایمن مباش- دیدی که خون ناحق پروانه شمع را... در خانه اگر کس است *يك* حرف بس است- روزگار آینه را محتاج خاکستر کند- رقیب آزارها بنمود و جای آشتی نگذاشت- زهشیاران عالم هر که را بینی غمی دارد- غسل در باغ هست و غوره هم هست- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد- هر که بامش بیش برفش بیشتر... برگ سبزی است تحفه درویش- لقمه سر سیری دارد- چون بد آید هر چه آید بد شود- فواره چون بلند شود سرنگون شود- به در می‌گویم تا دیوار بشنود- هرگز از شاخ بید بر نخوری- چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا؟- کبوتر با کبوتر باز با باز- دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد- تا پریشان نشود کار به سامان نرسد- ما کجاییم در این بحر تفکر تو کجایی- بسا کس که داد از طمع جان به باد- نمک خوردی و نمکدان را شکستی- گدای متکبر- رنگ رخسار خیر می‌دهد از سر ضمیر- بوجار لنجان- تا تنور گرم است نان بپز- نشاید کوفت آهن جز به آهن- لاف در غربت و گوز در بازار مسگرها- کار را به دست کاردان بسپار- کار به جان و کارد به استخوان رسید- آب که از سر گذشت... هر چه بگندد نمکش می‌زنند- این دولت و ملک می‌رود دست به دست- وقت ناکامی توان دانست یار- اینهمه چمچه زدی کو حلوا- برای دوستان جان را فدا کن- از مارگیر مار

برآرد همی دمار- جنگ دو سر دارد- نیکی گم نمی‌شود- لاف از سخن چو دُر توان زد- حیا مانع روزی است- حق گرفتنی است نه دادنی- جهان سر به سر حکمت و عبرت است- این طفل یکشبه ره صدساله می‌رود- خنک کسی که پس از وی حدیث خیر کنند- فکر سالم در بدن سالم است- اول اندیشه وانگهی گفتار- تهی پای رفتن به از کفش تنگ- چه بسا خاموشی بهترین گفتارهاست- هر چه آید سال نو، گویم دریغ از پارسال- مگس جایی نخواهد رفت جز دکان حلوایی- دست از پا درازتر آمد- دوری و دوستی- آفت جان من است عقل من و هوش من- تیر از شست و فرصت از دست رفت- سخن چین بدبخت هیزم کش است.

بدی در قفا عیب من کرد و خفت بتر زان قرینی که آورد و گفت  
 چه رنجها که کشیدند و دیگری آسود- گاه باشد که کودک نادان، به غلط بر هدف زند تیری- از همان راهی که آمده بودم برگشتم- جای شکرش باقی است- پیری است و هزار عیب- به قدر گلیمت بکن پا دراز- روزی به قدر همت هر کس مقرر است- یا علی غرقش کن منم بالاش- کار کردن خر، خوردن یابو- سر را کاشی شکسته، تاوانش را قُمی می‌دهد- مقصود تویی، کعبه و بتخانه بهانه- منعم به کوه و دشت و بیابان غریب نیست- عجله کار شیطان است- دم را غنیمت شمار- گندم از گندم بروید جو ز جو.

در مقام تجربه دوستان مباش «صاحب» که زود بی‌کس و بی‌بار می‌شوی  
 به تمنای گوشت مردن به که تقاضای زشت قصابان  
 هر کسی بر طینت خود می‌تند- یا مسلمان باش یا کافر، دورنگی تا به کی- بیگاری بهتر از بیکاری- زیره به کرمان و فلفل به هندوستان بردن- چونکه صد آمد نود هم پیش ماست.

چو عشق نو کند دیدار در دل کهن را کم شود بازار در دل  
 شب حامله است تا چه زاید فردا؟! مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد- آه صاحب درد را باشد اثر- فلان به پیسی افتاد- پس از من گو جهان را آب گیرد- نم پس نمی‌دهد.

از مار نزاید به جز از بچه مار گوهر به کان خویش ندارد بسی بها  
 نه هر که آینه دارد سکندری داند- شنیدن کی بود مانند دیدن- هر گردی گردو نیست- ای بسا آرزو که خاک شده- آدمی به امید زنده است- بر رسولان پیام باشد و بس- کُل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی- وعده‌های سرخرمن دادن- که ناکس، کس نمی‌گردد، از این بالانشینی‌ها.

گر زهفت آسمان گزند آید راست بر جان مستمند آید

جوینده یا بنده است - قصاب به فکر دُنْبه است، گوسفند به فکر جان است - زندگانی به مراد همه کس نتوان کرد - از کوزه همان برون تراود که در اوست - زدی ضربتی، ضربتی نوش کن - دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست - دست شکسته وبال گردن است - برای دستمالی قیصریه را آتش می‌زنند... بلی شما به جای این امثال چطور می‌توانید اینهمه معانی را در قالب الفاظ دیگر به این سلاست و روانی بریزید...»<sup>۱</sup>

«بعضی از امثال سائره صرفاً جنبه تاریخی دارد، مثل اینکه می‌گوییم فلانی کارهای شاه سلطان حسین را می‌کند یا حرفهای شاه طهماسبی می‌زند یا با این امید بنشین که قائم مقام از باغ درآید، که بر واقعه قتل قائم مقام فراهانی به امر محمدشاه قاجار اشاره شده است، یا حکیم‌باشی را دراز کنید... ولی بعضی دیگر از امثال سائره جنبه ملی و توده‌ای دارد، چنانکه می‌گوییم: قربان روم خدا را، یک بام و دو هوا را - دوستیش به دوستی خاله خرسه می‌ماند - از دعای گربه سیاه باران نمی‌بارد - کوزه‌اش، سر ما شکست و سگه‌اش گیر دیگران آمد - مغز خر بخوردش داده‌اند - دعوا سر لحاف ملانصرالدین بود - به روباه گفتند کو شاهدت؟ گفت دُم.»

نیش عقرب نه از ره کین است اقتضای طبیعتش این است

ناگفته نگذاریم که غیر از آنچه دیدیم در کتب و آثار گذشتگان نیز جسته جسته مثل‌های سایر و کلمات و جملات جامعی به چشم می‌خورد که گردآوری آنها خالی از فایده نخواهد بود. از جمله عنصرالمعالی در قابوسنامه می‌گوید: «بی سیم ز بازار تهی آید مرد - دَد آزموده به از مردم ناآزموده - گنجشکی به نقد به که طاووسی به نسیه - مار را به دست کسان باید گرفت - در هزیمت بوق زدن - آن را که به گور خفت، به خانه نتواند خفت - یکباره پیه به گربه نتوان سپرد...»<sup>۲</sup>

## امثال و متلکها در فارسی

«خر رفت و رسن برد (قابوسنامه) - دو قُرت و نیمش باقی است - روباه تا ته چاه است

(۱). مجله یغما، تیرماه ۲۷ ص ۱۷۰ و مرداد سال ۲۷ ص ۲۲۸ نقل و تلخیص از مقاله شادروان سید مصطفی طباطبائی تحت عنوان امثال عربی و معادل آنها در فارسی، ناگفته نگذاریم که سید مصطفی طباطبائی و اخوی ایشان و سید ابوالفضل طباطبائی هر دو اهل فضل و کمال بودند و آثار و ترجمه‌های گرانبهایی از آنان به یادگار مانده است.

۲ - سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۱۳۰.

کرباس خیر می کند (امثال و حکم) - روباه را گفتند شاهدت کیست، گفت: دمم - روباه به آلو نرسید، گفت: مرا ترشی نسازد (ترجمان البلاغه) - زنگوله را به گردن گربه کی می بندد؟ - سگ زرد برادر شغال است - سگ را بزنند یوز پند گیرد (ترجمان البلاغه) - شتر مرغ را گفتند بار ببر، گفت: مرغم، گفتند ببر، گفت: شترم - شتر را گفتند چرا فلانت از پس است گفت چه چیزم مثل همه کس است - شغال بیشهٔ مازندران را، نگیرد جز سگ مازندرانی - عاقب گرگ زاده گرگ شود - قاطر را گفتند پدرت کیست؟ گفت: آقا دادیم اسب است - گربه دستش به گوشهٔ نرسید گفت بو می دهد - مار از پونه خوشش نمی آید دم لانه اش سبز می شود - مور را چون اجل رسد پر بر آورد - مرغی که انجیر می خورد نوکش کج است - موش به سوراخ نمی رفت جاروب به دمش بست - میمونی که از همه زشت تره بازیش از همه بیشتره - نیش عقرب نه از ره کین است، اقتضای طبیعتش این است...»<sup>۱</sup>

حکایتی شیرین: در لطایف الطوائف تألیف مولانا فخرالدین علی آمده است: «مردی بود ظریف و هزل و قرض بسیار برو جمع شده بود غریمان<sup>۲</sup> برو ازدحام کردند، بیچاره شد و ندانست که چه کند، غریمی برو رحم کرد و در خلوت او را گفت، اگر من ترا حیلتی آموزم که همه غریمان ترا واگذارند چه می گویی؟ گفت: هرچه فرمایی به جان ایستادگی دارم. گفت: شرط که قرض مرا بازدهی. قبول کرد، گفت: چون قرض خواهی، نزد تو آید و زر طلبد، بر روی او بانگ سگ کن، و باید که غیر این از تو فعلی صادر نشود، هزال آن را قبول کرد و چون روز دیگر قرض خواهان هجوم کردند، او در برابر ایشان عف عف می زد، هرچند او را ملامت کردند، غیر از این آوازی از او نیامد، غریمان باهم گفتند دماغ او از جهت افلاس خلل پیدا کرده و ازو حاصلی نیست، او را گذاشتند و رفتند بعد از رفتن ایشان آن غریم که او را این حیلت آموخت آمد و گفت: دیدی که چون غریمان از سر تو باز شدند... اکنون بیا و بشرط خود وفا کن و زر مرا بده، او در برابر غریم آواز عف عف کرد، غریم گفت: شرم باد که به این حیله مرا پیش می بری، هزل را بگذار و زر مرا بده، باز عف عف آغاز کرد، هرچند که مرد به عنف و لطف به او گفت، جز عف عف چیزی نشنید. آخر او نیز ناامید شده آن هزال را بگذاشت و برفت...»<sup>۳</sup>

۱. نه شرقی نه غربی، انسانی - از اساطیر و فرهنگ عامه دکتر زرین کوب، ص ۲۹۰.

۲. طلبکاران

۳. لطایف الطوائف طبع احمد گلچین معانی، ص ۲۲۳ به بعد.

از نظیر همین حکایت است که این مثل معروف را ساخته‌اند: «با همه کس پلاس با ما هم پلاس»

در شعر سنایی این بیت است:

چند گونی سنایی آن من است      با همه کس پلاس و با ما هم  
و انوری يك جا که در ستایش ممدوح چنانکه عادت اوست به مبالغه می‌گراید، به این  
مثل اشارت می‌کند:

خواستم گفتن که دست و طبع او بحرست و کان      عقل گفت این مدح باشد؟ نیز با ما هم پلاس  
می‌گوید خواستم دست و طبع او را به بحر و کان تشبیه کنم عقل بر من خندید و  
بانگ زد که ای بابا این هم شد مدح؟ با ما هم پلاس...»<sup>۱</sup>

رفتار و کردار عامه فرانسوی و ایرانی بر مبنای امثال سائره

«در میان تمام آثار ادبیات عامیانه هر گروه انسانی، ضرب‌المثل‌ها، مبین شخصیت و  
کیفیات روحی آن گروه است، مجازها و استعارات بیشماری که در امثال به کار رفته است،  
به منزله اسباب و ابزار و پیرایه‌هایی است که هر قوم و ملتی، احساسات و نمایشهای  
درونی خود را اعم از کمدی و «تراژدی» در آن بر روی صحنه می‌آورد، پس می‌توان  
پذیرفت که محیط طبیعی افراد هر قوم و ملت با تمام ویژگیهای خود از آسمان و آب و هوا  
و اقلیم گرفته تا گیاهان و جانداران در آینه امثال جلوه‌گر است... هر ملتی با صداقت تمام  
و بطور ناخودآگاه، پندارها و خرافات و موهومات و معتقدات و سنتها و هرچه را بر آن  
عقیده و ایمان دارد و حتی آنچه را که تظاهر می‌کند که بدان اعتقاد دارد یا از نیاکان خود  
به رسم میراث به او رسیده و یا خود کشف و اختراع کرده است در همین امثال خود  
انعکاسی می‌بخشد. از طرف دیگر نکات و گوشه‌های طنز آمیخته‌ای که در امثال زیادی  
وجود دارد، در حقیقت معرف کیفیات اخلاقی هر ملتی است که به زبان آن زوایا و خفایای  
خلقیات خود را و علی‌الخصوص استعداد او را در هزل و طنز و نکته‌پردازی و بذله‌گویی  
آشکار می‌سازد.

امثال و حکم هرچند در کشورهای غربی امروز دیگر آن رونق و جلوهٔ پیشین خود را  
ندارد، اما برعکس در مشرق‌زمین هنوز هم از شهرت و اعتبار خاصی برخوردار هستند و  
ادبیات قریب به اتفاق این کشورها گواه این مدعاست.

ارسطو بیش از دو هزار سال پیش از این، معتقد بوده است که «امثال و حکم در حکم خوشه‌های حکمت باستانی است که در پرتو ایجاز و درستی و صواب از خطر نابودی برکنار مانده است.»

دانشمندان مغرب‌زمین از اواخر سدهٔ گذشتهٔ میلادی، ضرب‌المثل‌ها را از لحاظ جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی مورد تحقیق قرار دادند و برای این رشته از علم و تحقیق اصطلاح نامانوس "parémiologie" را که می‌شود به فارسی «مثل‌شناسی» نامید اختیار کردند.

آقای دکتر رضوانیان دربارهٔ امثال و حکم اثر پرارج مرحوم دهخدا چنین اظهارنظر نموده است: «این جنگ بزرگ بخاطر بیست و پنج هزار امثال و حکم و گفتارها و ابیات حکمت‌آمیزی که دارد بالاتر دید دارای اهمیت تحقیقی بسیار است، چیزی که هست مؤلف بزرگوار مقدار زیادی از ابیات و نیز قطعات شعری را که گاهی به زبان عربی است در مجموعهٔ خود فراهم آورده است که البته حاوی نکات اخلاقی و افکار بلند حکمتی و آموزشی است. ولی گاهی کاملاً دارای جنبهٔ ضرب‌المثلی نیست و گاهی نیز (مانند مجموعه‌های دیگری که در این رشته موجود است) مأخذ و منابع ارائه داده نشده است. و این در صورتی است که صاحب‌نظران و پژوهشگران فن در جمع‌آوری امثال و حکم همواره تأکید کرده‌اند که تنها هنگامی می‌توان به یک ضرب‌المثل در مطالعات مربوط به تاریخ و جامعه‌شناسی ارزش سندیت داد که از شرایط کاربرد و استعمال آن در دوره‌ای که بتوان تاریخ آن را به دقت مشخص کرد وقوف کافی داشته باشیم.»

مؤلف برای جلوگیری از حجم بیش از اندازهٔ مجموعهٔ خود به جمع‌آوری ضرب‌المثل‌هایی پرداخته است که در بیشتر شهرستانها و استانهای ایران رایج است، ولی از ذکر امثال سائر در لهجه‌های محلی که در ایالات مختلف ایران و فرانسه زبانزد مردم است خودداری کرده است.

کتاب دارای سه قسمت است با عناوین ذیل:

قسمت اول: تحقیق در ساختمان ضرب‌المثل‌های فرانسوی و فارسی.

این قسمت مشتمل است بر چهار فصل دربارهٔ مباحث گوناگون و از آن جمله تعریف ضرب‌المثل و اصل و ریشه و تحولات ضرب‌المثل‌ها و نیز در معنی ضرب‌المثل که همیشه با حقیقت مطابقت دارد و انتقاد از پاره‌ای ضرب‌المثل‌ها و جز آن.

قسمت دوم: تحقیقات تطبیقی دربارهٔ پاره‌ای از مباحث مخصوصی در زمینهٔ ضرب‌المثل‌ها.

این قسمت هم مشتمل است بر سه فصل در خصوص فکاهی‌پردازی در ضرب‌المثل‌های فارسی و فرانسوی و اصطلاحات مثلی و تشبیهات. قسمت سوم: جنبه‌های روانشناسی جوامع ایرانی و فرانسوی در ضرب‌المثل‌های هریک از این دو ملت.

این قسمت دارای سه فصل است از قرار ذیل:

- ۱- مسائل مربوط به تحقیق و تتبعی که اساسش روایات لسانی است.
  - ۲- تجزیه اجمالی ضرب‌المثل‌های فارسی و فرانسوی.
  - ۳- تصویر خدا و مقدسین و پاره‌ای از طبقات اجتماعی در آئینه ضروب امثال.
- مؤلف در پایان این قسمت اخیر طبقات چهارگانه ذیل را مورد توجه مخصوص قرار داده است.

۱- کیش و آئین و روحانیون

۲- پادشاهان و حکمرانان

۳- پزشکان

۴- زنان

آنچه برای خوانندگانی که اهل تخصص در رشته امثال و حکم نباشند در مطالعه این کتاب بیشتر مورد توجه قرار خواهد گرفت، همانا قسمت تطبیقی اصطلاحات مثلی و ضرب‌المثل‌های فارسی در مقابل اصطلاحات و امثال ساری و جاری فرانسویان است که گاهی مایه تعجب می‌گردد، که با وجود آن همه مسافتی که این دو کشور و دو ملت را از هم جدا می‌سازد این ضرب‌المثل‌های متشابه که گویی یکی ترجمه از دیگری است به چه صورت و در تحت کدام کیفیاتی به وجود آمده و تکوین یافته است؟

در اینجا به نقل تعداد قلیلی از این قبیل اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها قناعت می‌شود:

گرسنه مثل گرگ- مانند ماهی در آب آسوده بودن- تلخ مانند زهرمار و زقوم- عاشق دیوانه- پرگویی کردن مانند زاغ- مانند ماه بودن- مثل برف سفید بودن- مثل عاج سفید بودن- آبی مثل آسمان- مثل روز روشن بودن- تر و تازه مثل گل- به زردی طلا- به سبکی پر-

از این نوع مثالها در هردو زبان فارسی و فرانسه بطور فراوان می‌توان یافت. از این تشبیهات گذشته، ما می‌توانیم ضرب‌المثل‌های بسیار دیگری را در هردو زبان پیدا کنیم: مال حرام برکت ندارد- نداری عیب نیست- دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز است- هر که تنها به قاضی رود، راضی برگردد- از دل برود هر آنکه از دیده



برفت- آشپز که دو تا شد، آش یا شور است یا بی مزه- اسب تیز رو گاهی سکندری خورد- دوست همه کس دوست هیچکس نیست- چون کنی برّ مه تفو بر روی تو بر گردد او- حرف که از دهان برآید گرد جهان درآید- خر را که به عروسی برند برای خوشی نیست، برای بارکشی است.

بعضی از ضرب‌المثل‌های ما اندک اختلافی با ضرب‌المثل‌های فرانسوی دارد:

يك بز گر گله را گرگین کند! (در فرانسه: بجای «بز» کلمه «میش» به کار رفته.)

اسب پیشکش را به دندانش نگاه نمی‌کنند (در فرانسه: به جای «دندان» «دهان» به کار رفته است.)

خر عیسی چو به مکه رود چون برگردد هنوز خر باشد (در فرانسه: آدم ابله به روم هم که برود ابله از آنجا برمی‌گردد.)

به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است (در فرانسه: آسمان همه جا آبی است.)

مار پوست می‌گذارد ولی خو نمی‌گذارد (در فرانسه: پوست روباه را می‌شود کند، ولی ترك عادت نمی‌توان داد.)

و بالاخره ضرب‌المثل‌هایی است که با وجود لغات و الفاظ کاملاً متفاوت دارای معنی و مفهوم یکسان هستند:

برای يك سگ در مسجد را نمی‌بندند- کار نیکو کردن از پر کردن است- تا تنور گرم است نان باید پخت- چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است- جهان‌نیده بسیار گوید دروغ.<sup>۱</sup>

## هنر نمایش

به نظر دکتر پرویز ناتل خانلری: «رشته‌های تازه ادبیات که بر اثر ارتباط با دنیای غرب و به تأثیر ادبیات خارجی در این پنجاه ساله آخرین در فارسی به وجود آمده، همه سرنوشت واحدی نداشته‌اند، یعنی پیشرفت و توسعه آنها باهم مساوی و یکسان نبوده است.

رمان‌نویسی هیچگاه رونق به‌سزایی نگرفت؛ راست است که بعضی نمونه‌های خوب و امیدبخش در این فن به وجود آمد، اما دوره معینی را نمی‌توان گفت که زمان رونق رمان

فارسی بوده است. امروز هم با کمال تأسف باید بگوئیم که در ادبیات ما محصول رمان اندک است و نمونه‌هایی که هست چندان برجسته و درخشان نیست که بتوان به بقای آن امید داشت، یعنی درباره آنچه که امروز به وجود می‌آید، نمی‌توان به یقین گفت که تا ده بیست سال دیگر باز خواننده خواهد داشت و اکنون باید چشم به راه نویسندگان آینده باشیم.

داستان کوتاه در آغاز پدید آمدن خوش درخشید: نخست جمالزاده نمونه‌های خوب از داستان کوتاه به وجود آورد، سپس صادق هدایت استادی و زبردستی خاصی در این رشته نشان داد چنانکه نه میان همزبانان خود، بلکه پیش دیگران هم قدر و مقامی یافت. چند نویسنده دیگر نیز هر یک در حد خود و به شیوه خویش و در نوشتن داستان کوتاه ذوق و هنری آشکار کردند؛ اما رونق این بازار نیز چندی است که به کساد می‌کشد و دیربست که شهسوار تازه‌ای در این میدان به جولان نیامده است.

اما نمایش نویسی از صد سال پیش با ترجمه آثار آخوندزاده به دست میرزا جعفر قزاق‌داغی آغاز شد و پس از او میرزا ملکم‌خان در این رشته آثاری به وجود آورد. از آغاز حکومت مشروطه به بعد، جمعی صاحب ذوق و صاحب هنر در نوشتن نمایشنامه و بازی کردن آن شور و شوق فراوان نشان دادند و فداکاری کردند. تکامل این هنر، به خصوص در قسمت نمایشگری آن، بسیار تدریجی بود و به دشواری انجام می‌گرفت. همه پیشرفتهایی که در این فن حاصل شد، نتیجه کوشش اهل هنر بود، و گرنه در آن دوره هنوز جامعه برای تشویق این هنر استعدادی نشان نمی‌داد و زمینه اجتماعی رشد و تکامل نمایش وجود نداشت.

هنرمندان متعدد در این کار رنج بردند و هر یک به نوبه خود هنر نمایشگری را رونقی بخشیدند. اما همه این کوششها فردی بود، اگر نقصی در کار بعضی از این هنرمندان وجود داشت، جز خود ایشان کسی بدان توجه نمی‌کرد، و اگر کمالی داشتند تنها خود، آن را درمی‌یافتند و خرسند می‌شدند. وظیفه این هنرمندان بسیار دشوار بود، می‌بایست در راهی ناهموار به پیش بروند، راه را هموار کنند، دیگران، یعنی جامعه را نیز در پی خویش بکشانند و رهبری کنند.

فن نمایش به این طریق با دشواری و کندی فراوان پیش رفت؛ اما پیش از آنکه چه در موضوع نمایش یعنی آنچه کار نویسنده است، و چه در نمایشگری یعنی وظیفه‌ای که به عهده کارگردان و صحنه‌ساز و بازیگر قرار دارد کمالی به وجود بیاید و نمونه بدیع و بی‌نقصی عرضه شود، ناگهان رو به انحطاط رفت.

رواج سینما بی‌شک یکی از علت‌های عمدهٔ این کساد بازار نمایش بوده است. اما مهمتر از این علت ظاهری، يك علت معنوی مانع پیشرفت این هنر در ایران شده است و آن تمایل روح ایرانی به کار فردی و پرهیز از کارهای جمعی است. برای نوشتن رمان و نمایشنامه باید نویسنده در ذهن خود با افراد گوناگون ارتباط و همزیستی داشته باشد و برای نمایشگری کار دسته‌جمعی لازم است. این‌گونه کار ذهنی و عملی مورد علاقهٔ ما نیست. شعر، به خلاف آن دو هنر، کاری انفرادی است. برای سرودن شعر، خاصه شعر تغزلی یا غنایی، همین بس است که شاعر در گوشه‌ای تنها بنشیند و با «خود» زندگی کند نه با دیگران، و تأثرات و آرزوهای شخصی و خصوصی خود را روی کاغذ بیاورد. این کار با روح خاص ایرانی متناسب و ملایم است و به همین سبب شعر اروپایی که در آن اغلب به بیان احساسات فردی و خصوصی اهمیت بیشتر داده می‌شود باب طبع جوانان ایرانی افتاده است و اکنون فعالیت ذوقی و هنری جوانان ما به سرودن شعر مقصور و محدود شده است، و از شعر تنها يك نوع آن را که بیان احساسات شخصی است اختیار کرده‌اند و در این نوع هم بیشتر توجه ایشان به توصیف احساسات شهوانی است و بی‌پردگی و گستاخی در اظهار حالات و لذات شهوی نزد ایشان نشانهٔ اوج هنر شمرده می‌شود.

مراد ما، در این بحث، انتقاد از شعر رایج روز نیست، زیرا که این گفتگو مجالی وسیعتر می‌خواهد و به زودی دربارهٔ آن سخن خواهیم گفت. اما اینجا اینقدر می‌گوییم که اگر هم محصول شاعر امروز بسیار ارزنده و درخشان باشد، باز به آن اکتفا نمی‌توان کرد و دریغ است که همهٔ قریحه و ذوق و کوشش و همت هنری يك قوم تنها در يك رشتهٔ هنر صرف شود و از هنرهای گوناگون و گرانبهای دیگری که با روح زمانه بیشتر متناسب و برای اجتماع امروزی لازم‌تر است به کلی بی‌بهره و بیگانه ماند.

نمایش، گذشته از اهمیتی که در عالم هنر دارد، از جهت تأثیر اجتماعی و تربیتی آن درخور توجه فراوان است. نمایش‌نویس با نمونه‌های متعدد و مختلف بشر سر و کار دارد. نقص و کمال ایشان را با چشم دقیق و خرده‌بین خود می‌نگرد و به دیگران عرضه می‌کند. مدح و ستایش بزرگوارها و نیکوئیها و سرزنش و خرده‌گیری از عیبها و نواقص اخلاقی هیچ میدانی وسیعتر و مناسبتر از صحنهٔ نمایش ندارد. تأثیر نمایش در این امور بسیار بیشتر از شعر است، زیرا که نمایش، چنانکه می‌دانیم بر اجتماع عرضه می‌شود و ذکر این‌گونه نکات در اجتماع تأثیری شدیدتر دارد.

امروز از جملهٔ وظایفی که به عهدهٔ رهبران اندیشه و ذوق ایرانیان است، تشویق صاحب‌ذوقان و هنرمندان به نوشتن نمایشنامه و واداشتن جوانان مستعد به تشکیل

دسته‌های نمایشگری است؛ باید وسایل و موجباتی فراهم آورد که جوان صاحب قریحهٔ امروزی تنها راه پیشرفت در هنر را شاعری، آن هم به این صورت مبتذل که می‌بینیم، نداند و در انواع دیگر ادبیات و هنر که فن نمایش از مهمترین آنهاست، طبع و استعداد خود را بیازماید و یقین است که با توجه به این رشته به تدریج آثار برجسته و درخور تحسین به وجود خواهد آمد و ادبیات امروز ما از این فقر که در رشته‌های مختلف ادب دارد رهایی خواهد یافت.

این نکته نیز مسلم است که در هر هنری، خواهان و خریدار باید باشد تا هنرمند به شوق بیاید و هنر ترقی کند. جامعهٔ امروز ما چنانکه به هنر نمایش شوقی نشان نمی‌دهد و اگر کسانی خریدار این هنرند در شناختن نیک و بد آن مهارتی ندارند و نوع پست و بازاری آن را بیشتر طالبند. گروه معدودی هم که در این فن بصیرتی دارند، خود را بی‌میل و بی‌علاقه نشان می‌دهند و حاصل این کناره‌جویی آنست که اگر نویسنده و بازیگر صاحب استعدادی وجود داشته باشد، نداشتن خریدار هنرشناس، ایشان را دلسرد می‌کند و دست از کوشش برمی‌دارند.

برای آنکه هنر نمایش پیشرفت کند، همان‌قدر که نویسنده و بازیگر ماهر و زبردست لازم است، تماشاکنندهٔ آگاه و هنرشناس نیز ضرورت دارد. بنابراین تربیت و راهنمایی تماشاگران نیز یکی از اموری است که باید رهبران قوم به عهده بگیرند. تماشا خود هنری است و این هنر را باید آموخت تا بتوان از نمایش لذت و بهره برد.»<sup>۱</sup>

نمایشنامه‌نویس «چند سال پیش از اعلان مشروطیت، نخستین دسته‌های بازیگر در رشت و تبریز شروع به کار کردند. این دسته‌ها عبارت بودند از بازیگران مرد و زن ارمنی که از قفقاز می‌آمدند و نمایشنامه‌هایی را که با خود آورده بودند به زبان ارمنی و احیاناً ترجمهٔ آنها را به آذربایجانی با شرکت افراد محلی بازی می‌کردند؛ اما در خود ایران، بعد از استقرار مشروطیت، نمایشنامه‌هایی به صورت کم‌دی و به تقلید تئاتر قدیم فرانسه نوشته شد و نویسندگان مقداری از شیرینکارهای بازیهای ملی و نمایشهای تخت حوضی را در آن وارد می‌کردند.

«بازیل نیکیتین» که از اوایل سال ۱۳۳۰ ه. ق در رشت کنسول روس بود می‌گوید: «در رشت نمایشهای دائمی وجود نداشت، اما گاهی نمایشی می‌دادند و من در آن حضور می‌یافتم، نقش زنان را هم مردان بازی می‌کردند و در خاطر دارم که این «پیس»‌ها از

فرانسه ترجمه شده بود. در یکی از نمایشها، نتایج بد عادت به مسکرات را مجسم می نمود و جنبه تعلیم و تربیتی داشت. بعد با نویسنده این پیس آشنا شدم و نسخه آن را به من داد که رونوشتی از آن برای پروفیسور ژوکوفسکی ایران شناس، استاد خودم فرستادم تا نمونه پیس های ابتکاری ایران را ببیند.<sup>۱</sup>

در سال (۱۳۳۶ ه. ق) جمعیت ادبی «فرهنگ» رشت دسته نمایشی تشکیل داد که کارگران و هنرپیشه اصلی آن آقادیی نمایشی بود، در برنامه این دسته هم نمایشنامه های «مولیر» غلبه داشت، ولی نمایشنامه هایی مانند آرشین مالالان و نظایر آن نیز به تماشا گذارده می شد.

اما در آذربایجان از مدتها پیش ارامنه تبریز تئاتری به نام «آرامیان» داشتند و آن یگانه تالار نمایشی بود که خود ارامنه به اتفاق مسلمانان نمایشهای خود را به معرض تماشا می گذاشتند.

از سال (۱۳۳۵ ه. ق) گروههای متعددی به نام «جمعیت خیریه آذربایجان» و «جمعیت نشر معارف» و «هیئت نشر صنایع» و «هیئت امید ترقی» به وجود آمد، این گروههای نمایشی نمایشنامه های متعددی به معرض تماشا گذاشتند، تا اینکه در سال ۱۳۰۵ سالن و صحنه آبرومندی به نام تئاتر شیر و خورشید سرخ در زمینهای ارک (باغ ملی سابق) ساخته شد.<sup>۲</sup>

حسن مقدم (علی نوروز) یکی از چهره های درخشان هنری در ایران است، وی پس از اخذ لیسانس در رشته علوم اجتماعی و پلس از سیر و سیاحت در سراسر اروپا و قسمتی از آسیا و افریقا در سونیس به عضویت انجمن ادبی «بل لتر» درآمد و در آن انجمن با بسیاری از دانشمندان و هنرمندان مانند «استراوینسکی»، «راموز»، «آندره ژید» و جز اینها آشنا شد و با آنها در کار تحقیق همکاری می کرد.

عشق به تئاتر، هنگامی که مقدم در «لوزان» مشغول تحصیل بود، در او پیدا شد و بارها در مدرسه، در بازی نمایشنامه های حضرت ابراهیم و تاریخ سر بازی شرکت کرد. مقدم، آثار خود را به زبانهای فارسی و فرانسه می نوشت و با نامهای مستعار «هوشنگ»، «حسن»، «میرزا حسن»، «میرزا غلامعلی»، «میرزا حسنعلی»، «ابوالحسن»، «میرزا چغندر»، «م. ح» و بیشتر به امضای «علی نوروز» انتشار می داد.

«در اواخر جنگ اول جهانی، انجمنی نخست به نام «سروش دانش» اندکی بعد به

۱. نیکیتین، ایرانی که من شناختم، ص ۱۲۷ به بعد.

۲. از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۲۸۸ تا ۲۹۰ (به اختصار).

نام «ایران جوان» از جوانان اروپا رفته، که از اوضاع کشور رنج می‌بردند، تشکیل شد که افکار آنان برای آن دوران تاحدی تند و انقلابی بود<sup>۱</sup>. اکثر آنان همان ناشران مجله فرنگستان در برلین بودند که پس از ختم تحصیلات به ایران بازگشته بودند، مانند: دکتر حسین نفیسی مشرف‌الدوله، دکتر علی‌اکبر سیاسی، مشفق کاظمی، علی سهیلی، اسماعیل مرآت، محسن رئیس و عبدالحسین میکده. حسن مقدم نیز، که تازه به ایران آمده بود، در این جمعیت عضویت داشت و کنفرانسهایی درباره «تاثیر زبان فرانسه در فارسی» در آن انجمن ایراد کرد و چندین جلسه در تالار دارالفنون درباره «تاثیر و تاریخ تاثیر» سخنرانی کرد و نمایشنامه معروف خود به نام جعفرخان از فرنگ آمده را نوشت و خود در نمایش آن که در سالن گراند هتل داده شد، بازی کرد و در همین سالها (۱۳۰۱-۱۳۰۳ شمسی) بود که سلسله مقالاتی تحت عنوان «مکتوب- از تهران تا قاهره» در روزنامه ایران نوشت و در آن مقالات، از اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی اغلب کشورهای اروپا سخن گفت و با تفسیر و توجیه نکات قابل توجه، مردم ایران را در جریان امور جهان گذاشت.

حسن پس از چندی توقف در ایران، مأمور خدمت سفارت ایران در مصر شد، اما در آنجا به بیماری مبتلا گردید و برای معالجه به سویس رفت ولی معالجات سودمند نیفتاد و در آبانماه ۱۳۰۴ شمسی (۱۳ نوامبر ۱۹۲۵ میلادی) در آسایشگاه لیزن<sup>۲</sup> درگذشت. وی در هنگام مرگ بیست و هفت سال و هشت ماه از دوران زندگی را طی کرده بود. حسن مقدم نویسنده زبردست و شیرین خامه‌ای بود و با مقالات و نوشته‌های خود به زبان فرانسه در محافل ادبی جهان خیلی بیش از وطن خود شهرت و معروفیت داشت.

۱. مرانامه جمعیت در فروردین ۱۳۰۰ با جلدی سبزرنگ، که علامت امید به آینده ایران بود، چاپ شد و مواد مهم آن چنین بود: استقرار حکومت عرفی در ایران و تجزیه امور مدنی از مسائل روحانی- الغاء کاپیتولاسیون و کلیه امتیازات قضائی و حقوقی که برای اتباع خارجه در ایران موجود است- الغاء محاکم خصوصی و ارجاع کلیه امور به محاکم عرفی و عمومی- احداث راه آهن در قسمتهای مختلف ایران- تجدید نظر در قراردادهای تجارنی و مخصوصاً قراردادهای گمرکی تجدید نظر در مالیاتهای جدید مخصوصاً مالیاتهای مستقیم تصاعدی بر عایدات و سرمایه و ارث- تجدید کشت تریاک و جلوگیری از استعمال افیون- توجه مخصوص به معارف، ترویج تعلیمات ابتدایی مجانی و اجباری، تأسیس مدارس متوسطه، توجه به تحصیلات فنی و صنعتی، اعزام محصلین و محصولات به خارجه، تغییر خط فارسی، تأسیس کلاسهای اکابر، تأسیس موزه‌ها و کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌ها و تئاترها- رفع موانع ترقی و آزادی نسوان- اقتباس و ترویج قسمت خوب تمدن غرب... جمعیت «ایران جوان» بعدها روزنامه‌ای هم به همان نام دایر کرد و شماره اول آن در تاریخ ۲۲ شعبان ۱۳۴۵ هـ. ق انتشار یافت.

وی با آندره ژید، «مازاریک»<sup>۱</sup>، سیاستمدار چک و نخستین رئیس جمهوری آن کشور، «رومن رولان»، «هانری ماسه» و «ماسینیون» دوستی و مکاتبه داشت و نام او را در اغلب مطبوعات مهم اروپا مانند مرکور دو فرانس *Mercure de France* مسازدوریان *Message d'orient* اکودوریان *Echo d'orient* اروپ *Revue littéraire* در جزو بزرگان ادب برده می‌شد.<sup>۲</sup>

حسن یکی از امیدهای آینده ایران و از فرزندان رشید و پرکار و باهوش این مملکت بود. افسوس که قدر او را نداشتند و در میان او و دیگران فرقی نگذاشتند. او مدت کوتاه عمر خود را در غربت به بیچارگی و رنج و محنت و بیماری گذراند و در نتیجه کار و مطالعه زیاد بی‌اجرا از میان رفت.<sup>۳</sup>

جمعیت «ایران جوان» در آذرماه ۱۳۰۴ شمسی، مجلس یادبودی به نام او در مدرسه دارالفنون برپا کرد و دکتر علی‌اکبر سیاسی و اسماعیل مرآت و سعید نفیسی در شرح احوال و مقام اخلاقی و ادبی او نطقهایی ایراد کردند. جعفرخان از فرنگ آمده: از حسن مقدم چند نمایشنامه و چند غزل و مقالات زیاد و مثلهای فراوان به یادگار مانده است.

معروفترین نمایشنامه او کم‌دی یک پرده‌ای است به نام جعفرخان از فرنگ آمده که در آن از طرز رفتار و گفتار جوانان از فرنگ برگشته و همچنین از خرافات و تعصبات بیجای ایرانیان محافظه‌کار انتقاد شده است. این نمایشنامه در موقع خود شهرت و مقبولیت زیاد یافت و نام قهرمان آن، برای کسانی که تظاهر به فرنگی‌مآبی می‌کردند علم شد، چنانکه درباره این اشخاص گفته می‌شد «یارو جعفرخانه یا جعفرخان از فرنگ آمده!»<sup>۴</sup>

۱. توماس گاریک مازاریک *Th. G. Masaryk* (۱۸۵۰-۱۹۳۷) سیاستمدار چک و نخستین رئیس جمهور آن کشور.

۲. در گنگره جشن شصتمین سال تولد رومن رولان، حسن مقدم مضمونی عنوان کرد که در محافل ادبی جهان منعکس گردید. او گفت نویسنده و هنرمند به کشور یا قاره خاصی تعلق ندارد و باید رومن رولان را تبعه عالم *Citoyen du monde* دانست.

۳. درباره زندگی و آثار این نویسنده پیش‌رس و زودگذر اطلاعات من بسیار ناقص و تقریباً منحصر به نوشته‌های دکتر جنئی عطایی است. انتظار می‌رود که ایشان چنانکه وعده داده‌اند ترجمه تمام با قسمتی از آثار مقدم را با شرح حال جامعتری از او در اختیار خوانندگان ایرانی بگذارند.

۴. این کم‌دی، که نویسنده، آن را به مادام وارطوطریان اهدا کرده بود، نخستین بار از طرف جمعیت «ایران جوان» در شب هشتم فروردین ۱۳۰۱ در تالار گراند هتل تهران به نمایش درآمد و در نظر مردم و ارباب مطبوعات بسیار پسندیده افتاد. از جمله روزنامه «اقدام» فردای آن در شماره ۲۲ خود نوشت «... بدون مبالغه و اغراق